

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست پنجاه و نهم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۱ گنج حضور، بخش چهارم

تیترا

«در بیان آن که جنپیدن هر کسی از آن جا که وی است، هر کس را از چنبره وجود خود بیند. تابه کبود، آفتاب را کبود نماید و سرخ سرخ نماید. چون تابه از رنگها بیرون آید سپید شود، از همه تابه‌های دیگر او راست‌گوی‌تر باشد و امام باشد.» مرکز انسان از هر جنسی که باشد مطابق با آن فکر و عمل کرده و به وسیله عینک آن می‌بیند. اگر مرکزش از جنس جسم باشد با عینک همانیدگی و درد می‌نگرد و اگر کسی در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی، هیچ همانیدگی در مرکزش نداشته باشد، با دید عدم یا دید خدا که بهترین دید است می‌بیند. چنین شخصی می‌تواند پیشوا باشد و دیگران را هدایت کند. [پس اگر ما جهان را جای بد و خطرناک می‌بینیم یا اگر خودمان مخرب هستیم و کارهای بد انجام می‌دهیم در واقع به خاطر مرکز همانیده خودمان است، نه به خاطر محیط اطرافمان. به بیانی انسان انعکاس مرکزش را در جهان بیرون تجربه می‌کند.]

دید احمد را ابوجهل و بگفت
زشت نقشی کز بنی هاشم شگفت

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶۵

مثلاً وقتی ابوجهل حضرت رسول را دید از روی جهل من ذهنی اش گفت: عجب نقش و صورت زشتی داری که در خاندان بنی هاشم ظاهر گشتی یعنی بدتر از تو دیگر هیچ نقشی نیست. [احمد لقب حضرت رسول و ابوجهل نماد من ذهنی است.]

گفت احمد مرورا که راستی
راست گفتمی، گرچه کارافزاستی

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶۶

کارافزا: مایه دردسر

حضرت رسول به او گفت: واقعاً تو راست گفتمی. اگرچه گفتار، وجود و دیدت با من ذهنی سبب کارافزایی و ایجاد مسئله، مشکل، گرفتاری و دردسر است. [در واقع مولانا می‌خواهد بگوید که خداوند و انسان زنده‌شده به خدا مانند یک آینه است و ما خودمان را در آینه آن‌ها بر مبنای مرکزمان زشت یا زیبا می‌بینیم. اگر یک من ذهنی تمام‌عیار، انسانی مثل مولانا را ببیند و نپسندد و بدگویی کند راست می‌گوید، چرا که خودش را در او می‌بیند. و یا اگر ما من ذهنی داریم، فکر و عمل مخرب می‌کنیم، این اشکال در مرکز ما است.]

دید صدیقش، بگفت: ای آفتاب
نی ز شرقی، نی ز غربی، خوش بتاب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶۷

ولی هنگامی که ابوبکر صدیق حضرت رسول را دید گفت: ای خورشید تو عجب آفتابی هستی که تولد و مرگ نداری، نه از شرقی و نه از غرب. یعنی تو از جنس خاصیتی هستی که نه زاییده می‌شود و نه غروب می‌کند. تو از جنس خدا هستی. خوش طلوع کن، نورت را به عالم بینداز و دل‌های تاریک را روشن فرما. [یادمان باشد مرگ عکس زندگی نیست، بلکه مرگ عکس تولد است. یعنی انسان نسبت به جسمش متولد می‌شود و می‌میرد، ولی نسبت به آن هشیاری‌ای که هست، نه متولد می‌شود و نه می‌میرد، چرا که هشیاری همیشه هست و این جنس عدم‌بین، فضاگشا، سکوت‌شنو درواقع خود خداوند است که به صورت انسان جلوه می‌کند. اما ما در سطح، من‌ذهنی درست کرده و خودمان را از او قطع کرده‌ایم. از نظر دید ذهنی آدم‌ها از مادر متولد می‌شوند و سپس می‌میرند. وقتی متولد می‌شوند ما خوشحال می‌شویم، وقتی می‌میرند ما عزا می‌گیریم. هردوی این‌ها توهم است، درواقع تولد و مرگ توهم است.]

گفت احمد: راست گفתי ای عزیز
ای رهیده تو ز دنیای نه چیز
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶۸

نه چیز: شکل دیگر است از کلمه (ناچیز) به معنی بی ارزش.
حضرت رسول به ابوبکر فرمود: ای عزیز راست گفתי و مرا درست دیدی. ای کسی که از این دنیای ناچیز ذهن
و جاذبه همانیدگی‌ها رها شده‌ای و دیگر ذهن نمی‌تواند هشیاری‌ات را جذب کند.

حاضران گفتند: ای شه، هردو را
راست گو گفתי دو ضدگو را، چرا؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶۹

کسانی که در حضور آن حضرت بودند گفتند: ای شاه هدایت، چرا دو نفری که چیزی را ضد هم می‌گویند، راستگو
خواندید، در حالی که سخن این دو متناقض است؟

گفت: من آینه‌ام، مَصْقُول دست
 تُرک و هندو در من آن بیند که هست
 مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۰

مَصْقُول: صیقل یافته

حضرت رسول (ص) فرمود: [دراثر فضاگشایی و پاک شدن مرکز از همانیدگی‌ها اینک] من آینه‌ای هستم که با دست قدرت الهی، صیقل یافته‌ام، بنابراین هم زیباروی تُرک مثل ابوبکر صدیق که به حضور زنده است و هم هندو مثل ابوجهل که من ذهنی دارد، واقعیت خود را در من می‌بینند. [اگر ما این لحظه تجربه بدی داریم، زندگی را بد می‌بینیم، خودمان را ملامت می‌کنیم، خراب‌کاری می‌کنیم، این عامل در مرکز ما است. اگر هم که شاد و خلاق هستیم، به زندگی زنده شده‌ایم، آن هم در ما است، در بیرون از ما نیست. ما یک جنس بی‌فرمی هستیم که گاهی در اثر غفلت به صورت من ذهنی بالا می‌آییم و گاهی فضا را باز می‌کنیم و تبدیل به جنس اصلی خود می‌شویم که همه کارهای ما را انجام می‌دهد. این جنس در همه چیز و همه کس وجود دارد. مثلاً در بین کلمات به صورت سکوت، در مابین دو چیزی که ما می‌بینیم و می‌توانیم بین آن‌ها تفاوت قائل شویم، در آسمان، در فضای اطراف کلاغ‌ها، در چیزهایی که از ذهنمان می‌گذرند و ما همه آن‌ها را می‌شناسیم و می‌فهمیم. در واقع ما همان هشیاری و عدم هستیم.]

ای زن ار طَماع می بینی مرا
 زین تحری زنانه برتر ا
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۱

تحری: جست و جو

ای زن اگر در حالی که من به فضاگشایی، خالی کردن مرکز از همانیدگی‌ها، به فقر و بی‌نیازی از چیزها علاقمند هستم و فعالانه کوشش می‌کنم فضا را در اطراف اتفاقات و چالش‌ها بگشایم و به خدا زنده شوم، تو مرا انسانی طمع‌کار می‌بینی و آشفته می‌شوی از این چون و چرا و پرس و جوی زنانه بالاتر بیا، سوالات بی‌جا نپرس و بیهوده از من ایراد نگیر تا به یقین برسی. [زن، در این جا نماد من ذهنی ست و این گفت‌وگو بین من ذهنی و حضور ما صورت می‌گیرد. من ذهنی در مورد حضور، فضاگشایی، تبدیل و مرکز عدم هیچ‌چیزی نمی‌داند، بلکه با هشپاری جسمی می‌بیند و بیهوده اظهار نظر کرده و سوالات بی‌اساس می‌پرسد و در کار معنویت دخالت می‌کند. مولانا در این قصه نشان می‌دهد که درست است ما فضاگشایی می‌کنیم، می‌خواهیم از زیر نفوذ همانیدگی‌ها خارج شده و من ذهنی را ترک کنیم ولی من ذهنی در میدان بحث و جدل و گفت‌وگو بر ما چیره شده و ما را متقاعد می‌کند که دوباره جذب ذهن شویم.]

این طمع را ماند و رحمت بود
 گو طمع آن جا که آن نعمت بود؟

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۲

با این که سخنان این مرد فضاگشا در مورد قناعت، فقر و مرکز عدم که در جهت زنده شدن به خداست، در نظر زن شبیه به طمع داشتن است ولی در اصل، رحمت است، زیرا در جایی که نعمت، حضور یا وصل شدن به خدا باشد طمع معنا ندارد. همچنین طمع من ذهنی با طمع انسانی که می‌خواهد فضا را باز کند و به خدا زنده شود زمین تا آسمان فرق دارد. [بنابراین شما به من ذهنی تان بگویید تو که با عینک جسم می‌بینی و نمی‌دانی مرکز عدم و فضاگشایی چیست، در کار معنوی من اظهار نظر و دخالت نکن.]

امتحان کن فقر را روزی دو تو
تا به فقر اندر، غنا بینی دو تو

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۳

دو تو: دولا، دو برابر، مضاعف

ای من ذهنی، تو چند روزی فضاگشایی را تمرین کن و فقر، یعنی مرکز عدم را امتحان کن و در آن زندگی کن تا بی نیازی را چندین برابر، در این فضای گشوده شده بینی و متوجه شوی که خوشبختی تو بستگی به آن چیزهایی که ذهنت نشان می دهد ندارد. به بیان دیگر تو با زیاد شدن همانیدگی ها غنی نمی شوی. [البته من ذهنی این ها را نمی فهمد، چرا که از طریق همانیدگی ها می بیند و می خواهد آن ها را زیاد کند. اما ما به تدریج با خواندن این مطالب به عنوان هشیاری متوجه شده و آگاه می شویم.]

گرچه ناصح را بُود صد داعیه

پند را اذنی ببايد واعیه

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۳۱

داعیه: خواسته و آرزو

اذنی واعیه: گوش شنوا

اگرچه نصیحت کننده در اندرزهایی که می دهد صدها خواسته و آرزوی خوب برای انسان دارد اما برای شنیدن و پذیرش پند لازم است که انسان یک گوش شنوا داشته باشد و ما می دانیم انسان در من ذهنی گوش شنوا ندارد و نمی تواند پندهای بزرگان و عارفان را بشنود. [اشکال دیگری که وجود دارد این است که من ذهنی اصلاً آن چیزهایی که بر حسب حضور گفته می شود را قبول ندارد و نمی شنود، بلکه دائماً بر حسب همانیدگی ها می بیند و می شنود و با ابزارها و معیارهای ذهنی حضور را اندازه می گیرد.]

(قرآن کریم، سوره حاقه (۶۹)، آیه ۱۲) «لَنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكَرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ.»
«تا آن را مایه اندرزتان گردانیم و گوش نگه دارنده اندرز آن را فرا گیرد.»

پند گفتن با جهول خوابناک
تخم افگندن بود در شوره خاک

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۶۴

جهول: نادان

پند دادن به نادانی که در خواب ذهن و همانیدگی‌ها فرو رفته است، فضا را باز نمی‌کند و شکایت می‌کند، مانند بذرافشانی در شوره‌زار بی‌فایده است. [با این اوصاف، هر کس باید از خود سؤال کند که آیا ابیات مولانا روی من اثر می‌گذارد، آیا کاربردشان را در خود پیدا می‌کنم و مطابق آن خودم را تغییر می‌دهم، یا من نیز جهول خوابناک هستم؟ تکرار مکرر ابیات و گوش دادن به برنامه گنج حضور، آرام آرام اثرات مخرب و منفی من ذهنی را پاک می‌کند و شخص از جنسیت من ذهنی خارج شده، دوباره از جنس زندگی می‌شود.]

تا به دیوارِ بلا ناید سرش
نشود پندِ دل آن گوشِ کرش

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۶۳

تا زمانی که سر انسان من ذهنی به دیوارِ بلا نخورد و اتفاقات ناگوارِ زندگی برایش رخ ندهد، گوش ناشنوای او پندهای عارفان و انسان‌های زنده‌شده به بی‌نهایت خدا را نمی‌شنود، یعنی تسلیم نمی‌شود و همچنان راه مقاومت و قضاوت من ذهنی را ادامه می‌دهد.

گوشِ آنکس نوشد اسرارِ جلال
کو چو سوسن صد زبان افتاد و لال

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱

نوشد: مخفف نیوشد به معنی بشنود.

گوش کسی می تواند اسرار خداوند را بشنود که اگرچه همانند گل سوسن صد زبان دارد، اما در عین حال لال و خاموش است. یعنی انسان با این که هزاران نوع الگوی ذهنی دارد و ذهنش دائماً فعال است و او را تحریک می کند، اما او به چیزهایی که ذهنش نشان می دهد توجه نمی کند و بر حسب آن ها سخن نمی گوید و بدین ترتیب به اسرار خدا دست می یابد.

صبر کن با فقر و بگذار این مَلال
ز آن که در فقرست نور ذوالجلال

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۴

ملال: دلتنگی

[مرد خطاب به زن می گوید:] صبر پیشه کن، یواش یواش مرکزت را از همانیدگی‌ها پاک کن و با فقر ناشی از خالی شدن مرکزت کنار بیا، به طوری که بدون کوچک‌ترین واکنشی به کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها، دلتنگی و ملامت را کنار بگذار. زیرا نور خداوند در همین حالت فقر که مرکز انسان از جنس جسم نیست، نهفته است.

سرکه مفروش و هزاران جان بین
از قناعت غرق بحر انگین

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۵

سرکه فروختن: کنایه از ترش رویی کردن

به جای آن که سرکه فروشی کنی و روی خود را عبوس گردانی، نگاه کن که چگونه هزاران جان در اثر قناعت و رضایت به آن چه که اکنون هست، فضا را گشوده و بدون هیچ مقاومتی غرق در دریای شیرین فضای گشوده شده هستند.

صد هزاران جان تلخی کش نگر
همچو گل، آغشته اندر گل شکر

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۶

گل شکر: شربتی مرکب از گل سرخ و مواد قندی

[مرد که در فضای گشوده شده با دید زندگی می بیند، خطاب به زن می گوید:] صدها هزار جان تلخی کشیده را بین که چگونه پس از صبر در برابر سختی و درد هشیاران، مانند گل در شربت گل شکر، در لذت غرق شده اند. [مولانا در این داستان از تمثیل گفت گوی بین زن اعرابی [نماد من ذهنی] و شوهرش [نماد من اصلی] استفاده می کند تا نشان دهد من ذهنی به این راحتی دست از سر انسان بر نمی دارد و چنان جاذبه و نفوذی دارد که اگر به عنوان من اصلی با آن وارد بحث شوید، ممکن است شما را شکست دهد. فایده خواندن این داستان این است که شما متوجه می شوید به این راحتی نمی توانید فضاگشایی کنید و از جاذبه و نفوذ من ذهنی جان سالم به در ببرید، چرا که مرتب الگوهای ذهن را به مرکزتان آورده و می خواهد با شما وارد بحث شود، توجه داشته باشید حتی اگر فضا را بگشایید و آن ها را از مرکزتان برانید، باز هم جاذبه آن برقرار است.]

ای دریغا مر تو را گنجا بُدی
تا ز جانم شرحِ دل پیدا شُدی

–مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۷

[مرد به عنوان من اصلی خطاب به زن به عنوان من ذهنی می گوید:] ای کاش تو می توانستی فضاگشایی کنی تا دلم گشوده شود و شرح آن دانش و آگاهی فضای گشوده شده را برایت آشکار سازد.

[نکته ۱: من ذهنی با قدرت جاذبه ای که دارد نمی گذارد دلت باز شود.
نکته ۲: دل انسان هایی همچون مولانا، پیش نامحرمان، یعنی من های ذهنی باز نمی شود.]

این سخن شیرست در پستان جان
بی گشنده خوش نمی گردد روان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۸

این سخنان مانند شیر در پستان جان است که تا از طرف شنونده کشش و میلی نباشد و فضای درونش گشوده نشود، جاری نمی گردد. [اگر با بی حوصلگی و مرکزی منقبض به سخنان مولانا گوش دهیم، نمی توانیم مانند بچه‌ای که پستان مادر را می مکد و موجب جاری شدن شیر می گردد، پیغام را دریافت کنیم.]

مستمع چون تشنه و جوینده شد
واعظ ار مرده بود، گوینده شد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۷۹

اگر شنونده علاقمند و طالب باشد، از شدت اشتیاق او مرده هم به حرف درمی آید. [در نتیجه اگر ما پیغام مولانا را نمی گیریم، فقط به خاطر انقباض مرکزمان است.]

مستمع چون تازه آمد بی ملال
صد زبان گردد به گفتن، گنگ و لال

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۰

اگر شنونده در این لحظه به رنج و اندوه ذهن پایان دهد و با شادابی فضا را بگشاید و از جنس زندگی گردد،
گوینده لال و بی زبان را هم به سخن وامی دارد و باعث می شود صدها زبان بگشاید.

چون که نامحرم درآید از درم
 پرده در پنهان شوند اهلِ حرم

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۱

[مولانا می‌فرماید:] اما اگر من ذهنی نامحرمی که از جنس همانیدگی و درد است و به‌جای درست گوش دادن فقط می‌خواهد ایراد بگیرد، قصد ورود به حریم مرا داشته باشد، اهل حرم یعنی همان دانش و خرد فضای گشوده‌شده روی برمی‌گرداند و پنهان می‌شود، در نتیجه او نمی‌تواند از این دانش بهره‌مند شود و پیغام ابیات را دریافت کند. [اشکال کار اینجاست که من ذهنی چون از جنس خراب‌کاری و درد است، نمی‌خواهد درست شود. پس اگر با وجود این که دانش مولانا از طریق برنامه گنج حضور ارائه شده، هنوز میل به شنیدن و به‌کار بردن آن در زندگی ندارید تقصیر خودتان است، به این خاطر است که از جنس درد هستید.]

ور در آید مَحْرَمی، دُور از گزند
برگشایند آن ستیران، روی بند

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۲

ستیر: پوشیده، در حجاب

اما اگر یک محرمی بیاید که علاقه‌مند باشد، فضا را بگشاید و واقعاً بخواهد خودش را عوض کند، زیبارویانی که خود را پنهان کرده بودند، پوششان را برمی‌دارند و خود را آشکار می‌سازند. [به عبارت دیگر اگر کسی با علاقه، اطمینان و تعهد ابیات مولانا را بخواند می‌تواند پیغام بسیار مهم آن‌ها را دریافت کند. اکنون شما به خودتان نگاه کنید آیا متعهدانه روی خود کار می‌کنید و حقیقتاً می‌خواهید از درد خلاص شوید؟ اگر شما جلوی یک آینه بایستید و از خود بپرسید که آیا من می‌خواهم دردها را بیندازم و مسئله‌سازی و دردسر ایجاد نکنم؟ خواهید دید ندایی در درونتان می‌گوید، نه. اگرچه در اوایل کار نسبت به تغییر و اصلاح خود بی‌میل هستید اما هرچه جلوتر می‌روید به خودتان ایمان می‌آورید که می‌توانید خود را اصلاح کنید و آن موقع است که حقیقتاً به‌طور پیوسته روی خود کار می‌کنید تا زندگی‌تان درست شود.]

هرچه را خوب و خوش و زیبا کنند
از برای دیدهٔ بینا کنند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۳

اصولاً هرچیز را که خوب و خوش و زیبا کنند، تنها برای دیدگانِ شخصِ بینا است. [چنانچه کسی برای انسانِ نابینا خودش را زیبا نمی‌کند.]

کی بُود آواز لحن و زیر و بم
از برای گوشِ بی‌حسِ اصم؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۴

اصم: کر، ناشنوا
همین‌طور مثلاً آواز خوش و موسیقی زیر و بم، کی برای فردی که ناشنواست یا از موسیقی بدش می‌آید نواخته می‌شود؟

مُشک را بیهوده حق خوش دم نکرد
بهر حس کرد او، پی آخشم نکرد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۵

آخشم: کسی که حس شامه‌اش کار نمی‌کند و بویی احساس ننماید.

خداوند مُشک را بی جهت خوش بو نکرده، بلکه برای آن کسانی معطر کرده که حس بویایی دارند، نه آن‌هایی که حس بویایی شان کار نمی‌کند.

حق، زمین و آسمان بر ساخته است
در میان، بس نار و نور افراخته است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۶

خداوند زمین و آسمان را خلق کرده و در میان آن مقدار زیادی آتش و نور را فراهم ساخته است. زمین نماد فرم و آسمان نماد فضای گشوده شده است. برای تمام انسان‌ها این امکان وجود دارد که از من ذهنی به فضای گشوده شده تبدیل شوند، در این میان گاهی ممکن است حال خوبی داشته باشند و پیشرفت کنند، گاهی نیز ناامید شده و فضای درونشان بسته شود. این همان آتش و نوری است که در میان این راه قرار دارد. نکته مهم این جاست که هرگاه فضا بسته می‌شود باید به عنوان حضور ناظر با استفاده از ابزار فضاگشایی آتش دردی که در ذهن می‌کشند را به نور زندگی تبدیل کنند. [اکنون شما به خودتان نگاه کنید آیا وقتی فضا بسته می‌شود باز هم ادامه می‌دهید؟ صبر می‌کنید و معتقد هستید نور زندگی در نبودن همانیدگی‌هاست؟ آیا شما دشمن همانیدگی‌ها هستید یا دشمن فضاگشایی؟ با فضاگشاها و نظم‌دهنده‌ها دوست هستید یا فضابندها و تخریب‌کننده‌ها؟]

این زمین را از برای خاکیان
آسمان را مسکنِ افلاکیان

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۷

خاکیان: اهل زمین، زمینیان
افلاکیان: اهل آسمان، آسمانیان

خداوند زمین یا همان من‌ذهنی را برای کسانی که عاشق فرم هستند ساخته و آسمانِ فضای گشوده‌شده را
برای انسان‌هایی که فضا را گشودند و تماماً از جنس او شده‌اند.

مرد سُفلی دشمنِ بالا بُود
مشتري هر مکان پیدا بود

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۸

مرد سُفلی یعنی کسی که من ذهنی دارد، فضا را می‌بندد و درد ایجاد می‌کند، دشمن کسی است که در آسمان فضای گشوده‌شده زندگی می‌کند. پس هر مکان مشتری و خواهان مختص به خودش را دارد. [مشتري آسمان، انسان‌های فضاگشایی هستند که متعهدانه و با علاقه‌مندی روی خود کار می‌کنند تا زندگی درون و بیرونشان آبادان شود و مشتری زمین فضاوندانی هستند که به دنبال دردسازی، مسئله‌سازی، مانع‌سازی و دشمن‌سازی هستند. شما نیز خودتان را ارزیابی کنید ببینید مشتری کجا هستید؟]

ای ستیره هیچ تو برخاستی؟
خویشتن را بهر کور آراستی؟

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۸۹

ستیره: پوشیده‌روی، زن

ای زن زیبایی که خود را پوشانده‌ای، آیا تو خودت را برای یک انسان کور آراسته می‌کنی؟ [پس خداوند نیز برای انسانی که نمی‌خواهد درست ببیند و دید عدم ندارد، چیزهای زیبا درست نمی‌کند. چون در هر صورت او نمی‌خواهد ببیند.]

گر جهان را پُر دُر مکنون کنم
روزی تو چون نباشد، چون کنم؟

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۰

دُر مکنون: مروارید مستور و نهفته، وقتی که مروارید در صدف قرار گیرد و هیچ دستی به آن نرسد، گران قدرتر و شفاف تر خواهد بود. [مولانا می فرماید:] ای انسان، من از فضای گشوده شده این اسرار پوشیده و راه حل های پنهان را از طریق ابیات در اختیار تو قرار دادم، وقتی روزی تو نیست و نمی توانی این ها را بفهمی و در زندگی ات به کار ببری دیگر چه کاری از من ساخته است؟ تقصیر من چیست؟ حتی اگر جهان را پر از در و گوهر کنم وقتی تو نمی توانی از آن ها استفاده کنی، کاری از من بر نمی آید. [حالا واقعاً این ابیات روزی شما هستند؟ آن ها را می شنوید؟ روی خودتان کار می کنید؟ چرا با وجود چنین درهای گران بهایی، درد می سازید و خراب کاری می کنید؟]

«قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۲۳» «كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ.»
«همانند مرواریدهایی در صدف.»

ترک جنگ و ره زنی ای زن بگو
ور نمی گویی، به ترک من بگو

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۱

[اکنون مرد به عنوان هشیاری حضور با قدرت هرچه تمام خطاب به زنش که نماد من ذهنی است، می گوید:] ای زن، دست از ستیزه، مقاومت، دخالت و قضاوت بردار، این قدر چیزهای افل را به مرکز نیاور و با بالا آوردن هیجانات مخربی همچون خشم حواس من را پرت نکن، من در حال فضاگشایی هستم و دیگر حاضر نیستم نیروی زندگی را تبدیل به مسئله و درد کنم. اگر نمی توانی این کارها را ترک کنی، پس مرا به طور کل ترک کن و برو. [مولانا در این بیت می خواهد به ما بگوید که انسان توانایی یک دفعه انداختن من ذهنی را دارد، ولی این کار را نمی کند.]

با من به جنگ شد جان، گفتا: مرا مرنجان
گفتم: طلاق بستان، گفتا: بده، بدادم

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۶۸۸

به محض آن که شروع به فضاگشایی کردم و درد هشیارانه کشیدم من ذهنی با من وارد جنگ شد و برایم مزاحمت ایجاد کرد، چرا که هرچه فضای حضور بیش تر شود من ذهنی کوچک تر شده و اعتراض می کند. بنابراین به من گفت: من را اذیت نکن و نترسان. من نیز به او گفتم: طلاق بگیر و از من جدا شو. من ذهنی با عصبانیت پاسخ داد: طلاق بده. من نیز طلاق دادم و من ذهنی را تمام کردم. در این حالت فضای درونم بی نهایت گشوده شده و به مقصود اصلی از آمدنم به این جهان زنده شدم.

مر مرا چه جای جنگ نیک و بد؟
کین دلم از صلح‌ها هم می‌رمد

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۲

[مولانا در این بیت به ما نشان می‌دهد که اگر کسی بخواهد می‌تواند یک‌دفعه از من‌ذهنی دست بردارد، تمام همانیدگی‌ها را کنار بگذارد و به یک‌باره به زندگی زنده شود و بگوید:] من چرا باید به جنگ نیک و بد بروم؟ درحالی که هیچ همانیدگی ندارم. من اکنون به خدا زنده شده‌ام و با خود و دیگران به صلح رسیده‌ام پس از هرگونه صلحی که برحسب الگوهای ذهنی باشد، فراری هستیم.

گر خُمُشِ کَرْدی و گَر نی آن کنم
که همین دم، ترکِ خان و مان کنم

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۹۳

اگر خاموش شدی و حرفی نزدی که هیچ، وگر نه من در همین لحظه تو را ترک می‌کنم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: فاطمه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید